

بسم الله الرحمن الرحيم





به جای من

دفتر بیست و سوم



دفتر بیست و سوم

بـه جـای مـن

- تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی ■ به کوشش: حجج اسلام محمد رضا طاهری، جعفر صدیقی، محمد زارعی و خانم ها منیره صرافان و هما بادی مهرآبادی ■
- ویراستار: سعیده تیمورزاده ■ طراح گرافیک و صفحه آرا: امین کوثری ■
- چاپ: مؤسسه فرهنگی قدس ■ نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۵ ■ شمارگان: ۵۰۰۰ ■
- نشانی: حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی، مدیریت فرهنگی ■
- تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۹ ■ صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۳۵۱ ■ حق چاپ محفوظ است ■

فهرست

۶	به جای مقدمه
۱۰	موعظه دل
۱۶	لحظه ای تدبیر
۲۰	از کلام امیر
۲۲	نحوای عاشقان
۲۶	مسابقه فرهنگی

به جای مقدمه



این نوشتار، دفتر بیست و سوم از مجموعه سی جلدی تا بهشت است که ویژه ماه مبارک رمضان چاپ و اهدا می شود. امید آنکه ماهی پر از خیر و برکت را سپری کنیم.

به جای مقدمه، آغاز این سی جلد کتاب را مزین می کنیم به کلام روشنگر رهبر فرزانه مان:

از قبل از شروع ماه مبارک رمضان، پیامبر معظم اسلام ﷺ مردم را آماده می فرمود برای ورود در این عرصه خطیر و والا و پُربرکت. اگر بخواهیم در یک جمله ماه رمضان را تعریف کنیم، باید عرض کنیم: «ماه فرصت ها [ست]». فرصت های فراوانی در این ماه در برابر من و شماست. اگر از این فرصت ها بتوانیم درست استفاده کنیم، یک ذخیره عظیم و بسیار ارزشمندی در اختیار ما خواهد بود.





این یک ماهی است که شما در این ماه دعوت شده‌اید به میهمانی الهی. بعضی هستند که در این میهمانی عظیم اصلاً فرصت این را پیدا نمی‌کنند که به این دعوت‌نامه توجه کنند... بعضی‌ها هم بیشترین بهره را از این فرصت می‌برند.^۱

ماه رمضان یک فرصت بسیار مغتنم است برای اینکه خودمان را به خدا نزدیک کنیم، به کمال نزدیک کنیم، از مفاسد دور کنیم، از گناهان پاک کنیم. از هر روز و ساعتش باید استفاده کنیم.^۲

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۲۳ شهریور ۱۳۸۶.

۲. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۲ دی ۱۳۷۶.



اموری است که در این ماه می‌تواند حقیقتاً برای هرکسی مایهٔ برکت باشد: از قرآن درس بگیریم. از دعاها درس و حکمت بیاموزیم. قدری در هدف از خلقت خود، در آفرینش خود، در نعمت‌های بزرگ خدای خود و در وظایف عظیمی که بر دوش ماست، تأمل و تدبر کنیم. در مرگ و حساب الهی و ارزش عبادات و اعمال آنگاه که همراه با اخلاص باشد، تأمل کنیم. آن وقت، ماه رمضان حقیقتاً ماه مبارکی خواهد شد که امیدوارم برای همهٔ ما چنین چیزی در این ماه مبارک پیش بیاید.^۱



موعظه دل

یہشت



همه همکارهایم به من ایراد می‌گرفتند که چرا بعد از ظهر برای اضافه کاری نمی‌مانم و تا ساعت کاری تمام می‌شود، می‌روم به سمت خانه! ولی وقتی به خودم رجوع می‌کردم، می‌دیدم کارم اصلاً اشتباه نیست. لبخند زهرابرایم یک عالم ارزش دارد و مطمئن هستم که وقتی دل او از من راضی باشد، خدا برکت بیشتری به زندگی‌ام می‌دهد.

طفلکی همسرم، تنهایی خیلی خسته می‌شد. خدا را خوش نمی‌آمد از صبح تا شب با دو تا بچه کوچک تنه‌ایش بگذارم. بعد از سال‌ها تازه بچه‌دار شده بودیم. خدا هم لطفش را به ما تمام کرده بود و دو قلبی خوشگل و دوست‌داشتنی روزی‌مان کرده بود که تازه به دنیا آمده بودند.

آن روز، آن قدر خسته بودم که وقتی سوار مترو شدم، خوابم برد. لرزش گوشی‌ام چرتم را پاره کرد. در شلوغی، گوشی را به زور از جیب کُتم بیرون آوردم. زهرا بود با صدایی ناراحت و غمگین. گفتم: «زهرا جان، چیزی شده؟» گفت: «نه!» بعد هم وقتی که فهمید در مسیر خانه هستم، خداحافظی کرد. چیزی نگفت؛ ولی متوجه شدم که گریه کرده و صدایش گرفته است.

از مترو پیاده شدم. تا خانه یک ربع راه بود. تصمیم گرفتم با تاکسی بروم. بارش برف بر زمین و برخورد چرخ ماشین‌ها با آسفالتِ خیس خیابان‌های خلوت و کم‌سروصدا، نمایی از زمستان را به‌نمایش گذاشته بود. خیلی نگران شده بودم. توی راه به زهرا زنگ زدم و دوباره پرسیدم: «برایتان اتفاقی افتاده؟» این بار هم زهرا خیالم را راحت کرد و به من اطمینان داد که هم خودش و هم بچه‌ها سلامت‌اند.



از تاکسی پیاده شدم. با خودم کلنجر می‌رفتم: «چرا زهرا گریه کرده است؟! چرا زهرا به من زنگ زده است و این قدر ناراحت است و اصرار دارد که زودتر بروم خانه?!» به این فکرها مشغول بودم که بالاخره رسیدم. زهرا در را باز کرد. چشم‌هایش هنوز سرخ بود. وارد که شدم، پرسیدم: «زهرا جان، چی شده؟ اتفاقی افتاده؟» سکوت کرد و حرفی نزد. مشغول جمع کردن سجاده‌اش شد. سجاده را از دستش گرفتم و گذاشتم روی تاقچه. از اتاق رفت بیرون و با سینی چای آمد. استکان‌ها را گذاشت روی میز، کنار ظرف بیسکویت. بعد هم کُتم را گرفت و گفت: «محمدجان، دستت رو بشور و بیا چایی بخور. حتماً خیلی خسته‌ای.»

آن قدر با هول و ولأ آمده بودم که همان اول ورود به خانه، کیفم را روی مبل انداخته بودم. همین‌طور که کیفم را به دستش می‌دادم،

گفتم: «نمی‌خواهی بگی چی شده؟! می‌دونی که طاقت ناراحتی تو رو ندارم؛ پس چرا با دل من این جور می‌کنی؟!» دوباره زد زیر گریه و هق‌هق کنان گفت: «امروز از خواهرت رعنا شنیدم که کنکور دکترا داشتی؛ ولی نرفتی. می‌دونم به خاطر من نرفتی. برای اینکه به من کمک کنی، نرفتی. تو دو سال درس خوندی که قبول بشی! زحمت کشیدی؛ ولی حالا نرفتی و بی‌خیالش شدی!»

نفس راحتی کشیدم و کمرم را صاف کردم. استکان چای را برداشتم. قند را پرتاب کردم توی دهنم و گفتم: «ای بابا! ترسیدم. فکر کردم چه اتفاقی افتاده که خانوم گریه می‌کنه! نکنه فکر می‌کنی من پیر شدم یا حافظه‌ام رو از دست دادم؟! اینکه مسئله مهمی نیست؛ خُب دوباره می‌خونم و امتحان می‌دم. آسمون که به زمین نیومده؛ درضمن فکر کنم این دو تا وروجک به داشتن بابای



فوق لیسانس هم راضی باشن. نکنه شما راضی نیستی زهرا خانوم؟!
زهرا که حالا از خجالت سرخ و سفید شده بود، گفت: «به خدا من
بهت افتخار می‌کنم! تو به خاطر من و بچه‌ها پا گذاشتی روی دلت و
خواسته ما رو به خواسته خودت ترجیح دادی. من همین جوری هم
بهت افتخار می‌کنم؛ اما دوست دارم قول بدی دو سال دیگه که
بچه‌ها از آب و گل دراومدن، توی کنکور دکترا شرکت کنی! قول
می‌دی؟»

حالا چند سال گذشته است. بچه‌ها مدرسه می‌روند و من هم
مدرک دکتری‌ام را گرفته‌ام. خدا را شکر، زندگی آرام و خوبی داریم
که طعم شیرین فداکاری، چاشنی همیشگی آن است.



یهشت لحظه‌ای تدبر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ
الْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَ
أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ
الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ
صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾



نیکی [تنها] این نیست [که هنگام نماز] روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید [و تمام گفت‌وگوی شما دربارهٔ قبله و تغییر آن باشد؛] بلکه نیکی، [رفتار] کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورده است و مال [خود] را با همهٔ علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می‌کند و نماز را برپا می‌دارد و زکات را می‌پردازد و [نیز] کسانی که به عهد خود، هنگامی که عهد بستند، وفا می‌کنند و در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند. این‌ها کسانی هستند که راست می‌گویند [و گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است] و این‌ها پرهیزکاران اند.



این آیه را بر اساس مرجع ضمیر «حُبِّهِ» دو گونه معنا کرده‌اند:

۱. پرداخت مال به دیگران باوجود علاقه‌ای که به آن دارند؛
۲. پرداخت مال به دلیل دوستی خداوند.

البته عالی‌ترین مرتبه انفاق، اعطای مال بر پایه حبّ خداست، نه بر پایه حبّ مال و نه حتی بر اساس حبّ انفاق کردن.^۱ یعنی هرچند اهل کرامت و بخشش بودن، صفت اخلاقی ارزشمندی است و گذشت از مال و دارایی برای برطرف کردن نیاز نیازمندان جامعه، ارزشی والا است؛ اوج این صفت آنجایی است که انفاق با نیت الهی و برای جلب رضای خدا صورت پذیرد و از روی محبتی باشد که شخص بخشنده به خداوند دارد.

۱. نک: عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۹، ص ۱۱۳ تا ۱۱۸.



یهشت از کلام امیر

امام سخاوتمندان، امیر مؤمنان، علی علیه السلام درباره آداب دیگرخواهی و ایثار فرموده اند:

آن که خدا به او ثروتی عطا فرموده است؛ باید به خویشاوندان خود بخشش کند، میهمانی شایسته به پا کند، اسیر آزاد کند و رنج دیده را بنوازد، مستمند را بهره مند کند و قرض بدهکار را بپردازد و برای درک ثواب الهی، در برابر پرداخت حقوق دیگران و مشکلاتی که در این راه به او می رسد، شکیباً باشد؛ زیرا به دست آوردن این خصلت ها، موجب شرافت و بزرگی در دنیا و درک فضایل آخرت است، ان شاء الله.^۱



۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۲: «فَمَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ وَلْيُحْسِنْ مِنْهُ الضِّيَافَةَ...
إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»



نجوای عاشقان

یهشت



سورة التوبة

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَوَلَّنِيْ فِيْ جِرَانِيْ وَمَوَالِي الْعَارِفِيْنَ بِحَقِّنَا
وَالْمُنَابِذِيْنَ لِاَعْدَائِنَا بِاَفْضَلِ وَلَايَتِكَ وَوَفِّقْهُمْ لِاِقَامَةِ سُنَّتِكَ وَالْاَخْذِ
بِمَحَاسِنِ اَدَبِكَ فِيْ اِرْفَاقِ ضَعِيْفِهِمْ وَسَدِّ خَلَّتِهِمْ وَعِيَادَةِ مَرِيْضِهِمْ وَ
هِدَايَةِ مُسْتَرْشِدِهِمْ وَمُنَاصَحَةِ مُسْتَشِيْرِهِمْ وَتَعَهُّدِ قَادِمِهِمْ وَكِتْمَانِ
اَسْرَارِهِمْ وَسِتْرِ عَوْرَاتِهِمْ وَنُصْرَةِ مَظْلُوْمِهِمْ وَحُسْنِ مُّوَاسَاتِهِمْ
بِالْمَاعُوْنِ وَالْعَوْدِ عَلَيْهِمْ بِالْجِدَّةِ وَالْاِفْضَالِ وَاِعْطَاءِ مَا يَجِبُ لَهُمْ قَبْلَ
السُّوَالِ ١.

بارخدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و در آدای حق همسایگان
و دوستانم که حق ما را می شناسند و با دشمنان ما مخالفت می ورزند،
مرا به بهترین وجه یاری فرما.

آنان را موفق کن تا آیین تو را برپا دارند و آداب نکوداشت را درباره
همسایگان خود به جا آورند: آدابی چون مدارا با ناتوانان، زدودن فقر
از تهیدستان، عیادت بیماران، راهنمایی راهجویان، خیرخواهی برای
مشورت خواهان، دیدار با ازسفر بازگشتگان، نهان داشتن اسرار پنهان،





ن
م
ی
ا
ی
ن

پوشاندن عیب‌ها و یاری مظلومان‌شان و همراهیِ نیکو با آنان در برآوردن نیازهای ضروری زندگی‌شان و احسان پیوسته و نیکی فراوان به ایشان و برآوردن نیازهایشان پیش از آنکه درخواست کنند.